

زاویه

آینده‌اصولگرایان



مصطفی ایزدی فعال سیاسی

● حرف اول و آخر همه کسانی که به تشکیل های سیاسی و فرهنگی فکر می‌کنند، تشکیل حزب است. حزب- به مفهوم عام آن- کارایی فراوان و قدرتمندی دارد. روزی‌روزگاری «ریش‌سفیدی» و «شیخوخت» اهمیت و ارزش خاصی داشت. امروزه اگر نگوییم پدیده ریش‌سفیدی و شان شیخوخت، کاملاً اقول کرده اما می‌توان گفت که چراغ آن رو به خاموشی است. خیلی‌ها تلاش می‌کنند که کورسوی تشکلهای مبتنی بر رفاقت و همفکری که شیخی در رأس آن می‌اندازی می‌کند را به‌عنوان تشکلی که می‌تواند دیگران را به خط بیاورد، زنده و پویا نگه دارند، اما چندان شدنی نیست. مگر نه این است که یک حزب قدرتمند با همه لوازم و سازوکارهای حقوقی و اجتماعی قادر است احزاب ضعیف‌تر را گرد آورد و جبهه‌ای را شکل دهد؟ اشکال این کار که یا عقل و منطق و سیاست و فهم درست از سیاست‌ورزی سازگاری دارد چیست که چهره‌های پرنفوذ سیاسی و فرهنگی از پاک‌رفتن احزاب و جبهه‌ها معانعت به عمل می‌آورند؟ اگر هم با حزب مخالفتی نداشته باشند در تشکیل آن گامی برنمی‌دارند. با این نگاه به سراغ جریان‌های سیاسی و احیاناً تشکلهایی که دوست دارند به هر شکل تشکل خود را حفظ کنند و پرچم آن را برافراشته نگه دارند، می‌رویم تا علل بازماندن آنها را بکاویم. چندهمه است که در ایران، چهره‌ها و افراد فعال

سیاسی، عموماً به دودسته تقسیم می‌شوند که هر دوره‌ای نام خاصی بر خود می‌نهند. امروزه این دسته به جناح اصولگرا و اصلاح‌طلب شهرت دارند. شرایط برای اصولگرایان و اصلاح‌طلبان، همیشه مثل هم نبوده و نیست. اصولگرایان که به جناح راست و محافظه‌کار هم مشهورند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی افت‌وخیزهای بسیاری داشته‌اند.

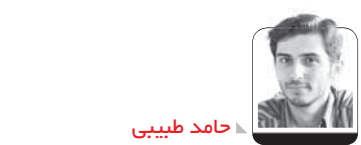
جدیدترین مساله این جناح از عدم‌اقبال مردمی، در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ بود که با وجود به‌میدان‌فرستادن پنج نامزد، نتوانستند کرسی ریاست‌جمهوری را در اختیار خود بگیرند. در تحلیل این موضوع، سالیسون و روزنامه‌نگاران اتفاق نظر دارند که اختلاف در درون جبهه اصولگرایان وضع آنان را به این روز رسانده است. بعضی‌ها معتقدند که عملکرد هشت‌ساله دولت‌های نهم و دهم و به‌ویژه رفتار ش‌خص احمدی‌نژاد که منتخب اصولگرایان بود، باعث شد که استقبال مردمی از آنان به حدی از تنزل برسد که نتوانند در دوره یازدهم رییس‌جمهوری داشته باشند. شکست نسبی که رفتار رییس دولت‌های نهم و دهم و عملکرد مجموعه این دو دولت، مهم‌ترین اثری که داشت همانا ایجاد اختلاف در اردوگاه جناح خود بود. این اختلاف فرصت را در کوتاه‌مدت برای بازسازی این تشکل از آنان گرفت و آنان نیازمند درانداختن طریقی نو هستند. یکی از مهم‌ترین وجوه طرح نو این است که پدیده ریش‌سفیدی و شیخوخت را از نقشه‌را خود حذف کنند و تشکلهایی با رویکرد شیخوخت یا وادار سازند که حزب تشکیل داده یا از تشکیل حزب حمایت کنند.

از جمله این تشکله‌ها، جامعه روحانیت مبارز تهران است. این جامعه در سال‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب، تأثیر زیادی بر جریانات سیاسی ایران می‌گذاشت و آن هم به‌دلیل این بود که بسیاری از اعضایش، عضو حزب جمهوری‌اسلامی نیز بودند. پس از اینکه حزب جمهوری‌اسلامی منحل شد، جامعه روحانیت تلاش کرد که خود را جایگزین آن کند، اما در این کار موفق نشد. به‌خصوص هنگامی که می‌خواست برای مجلس‌شورای‌اسلامی یا مجلس خبرگان رهبری از سراسر ایران نامزد معرفی کند، امام‌خمینی آنان را از این کار برحدز داشت و به آنان تکلیف کرد که در خارج از تهران دخالت نکنند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز چنین تصمیمی داشت که پس از برخ‌زداشتن بنیانگذار جمهوری‌اسلامی، جبهه روحانیت مبارز تهران از تصمیم خود منصرف شده و به همان قم بسنده کرد. پس از انتصاب مجمع روحانیون مبارز از آن، جامعه روحانیت مبارز تهران تضعیف شده بود، اما توانست مجددا در عرصه سیاسی نقش‌آفرینی کند. به‌ویژه اینکه احزاب و گروه‌های دیگر اصولگرا را تحت زعامت خود درآورد و چنین وانمود کرد که اگر شیخوخت جامعه نبود، اصولگرایان نمی‌توانستند در امور سیاسی کشور حضور فعالی داشته باشند. البته گروه‌ها نیز پذیرفتند که تحت لوای جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم فعالیت و از این طریق به عرصه‌های گوناگون مدیریت راه پیدا کنند و نقشی‌کلیدی در اداره قوای سه‌گانه داشته باشند. شرایط خوب از هر جهت برای اصولگراها فراهم بود، وحدت آنان مثال‌زدنی بود، تا اینکه دوم خرداد ۷۶ از راه رسید و اصلاح‌طلبان ابتدا قوه‌مجریه و سپس قوه‌مقننه را در مجلس ششم در اختیار گرفتند. اما اصلاح‌طلبان از موقعیتی که پیدا کرده بودند، بهره نبردند و نمی‌پنداشتند جناح راست دیگر توانایی ورود به این دو قوه اصلی را ندارد. از طرفی رسانه‌های در اختیار اصولگرایان، با هر چه در توان داشتند به چالش رسانه‌ای علیه اصلاح‌طلبان دست زدند.

ادامه در صفحه ۱۸

اصولگرایان سنتی و جامعه روحانیت، پس از آیت‌الله مهدوی‌کنی بر کدام مدار خواهند چرخید؟

حزب‌شدن یا تداوم شیوه «شیخوخت»؟



حامد طبیبی

«دیدار جامعیتین پس از ماه صفر»؛ دیداری میان دو قطب دیرپای جناحی که امروز به اصولگرا مشهور است. این خبری بود که چندروز قبل حجت‌الاسلام سیدرضا تقوی، عضو جامعه روحانیت مبارز اعلام کرد و در کنار آن از مشخص‌شدن اعضای کمیته‌های انتخابات مجلس و خبرگان خبر داد؛ کمیته‌هایی که اعضای آن مشخص شده‌اند اما مسوولان آنها نه. این فعال سیاسی البته این امر را نیازمند جلساتی دانسته است: «باید با جامعه مدرسین صحبت کنیم تا آنها نمایندگان خود را معرفی کنند و سپس کمیته‌های مشترک تشکیل شود. سیاست جامعه روحانیت این است که با جامعه مدرسین هماهنگ باشد.» اما این همه ماجرا نیست. پیش از این رسانه‌های اصولگرا دیدار سه‌جانبه‌ای را پیش‌بینی کرده بودند که نماینده جامعه مدرسین، دبیرکل جدید جامعه روحانیت مبارز و آیت‌الله مصباح‌یزدی کنار یکدیگر خواهند نشست. حجت‌الاسلام تقوی این موضوع را منوط به «فرصت مناسب» دانسته است: «ما این موضوع را دنبال می‌کنیم و در فرصتی مناسب انجام می‌شود چراکه من خودم پیگیر کار بوده‌ام و قطعاً این دیدار انجام می‌شود. انشاءالله ما تلاش می‌کنیم انجام شود چراکه معتقدیم اگر این دیدار محقق شود، روی بدنه اصولگرایی در کل کشور تأثیر مثبت خواهد داشت و تأخیر تشکیل این جلسه به دلیل این است که نتوانستیم وقت‌ها را هماهنگ کنیم.» حالا احتمالاً این اولین آزمون جدی برای آیت‌الله موحدی‌کرمانی در مقام دبیرکل جامعه روحانیت مبارز پس از درگذشت آیت‌الله مهدوی‌کنی خواهد بود. بیماری چندماهه و سپس درگذشت رییس مجلس خبرگان، صرفاً فقدان یکی از چهره‌های محوری سیاست‌ورزی در جریان اصولگرا و در سپهر سیاسی ایران نبوده و نیست. از میان چهره‌های سیاسی باسابقه در جناح «اصولگرا» تقریباً فردی وجود ندارد که جایگاه سیاسی و تشکیلاتی آیت‌الله مهدوی‌کنی را دارا باشد. در دوره ایشان و در مرحوم حبیب‌الله عسکراولادی، جای خالی این دو چهره باسابقه انقلاب و سیاست در ایران، بیش از پیش خود را نشان خواهد داد. هرچند «آیت‌الله» پس از دوم خرداد۷۶ و ورود نسل جدید وابستگان فکری و سیاسی اصولگرا، با چالش‌هایی تازه مواجه شد و همچنان ستونی قابل‌تکرار در تشکیل جناح اصولگرا به‌شمار می‌رفت. جریان راست سابق حداقل سال‌های ۷۶ تا ۸۰، چهار انتخابات پیاپی (ریاست‌جمهوری هفتم و هشتم، شوراهای اول و مجلس ششم) را به رقیب اصلاح‌طلب خود واگذار کرد و همین امر سبب شد برخی جوان‌نژادان جناح راست از ختم دوران «ریش‌سفیدان» سخن بگویند.

این مساله در انتخابات شورای دوم و مجلس هفتم چندان چالش‌برانگیز نشد زیرا در انتخابات شورای دوم، به شکلی خودخواسته از تابلو جدیدی به‌نام «آبادگران ایران‌اسلامی» برای چهره‌های کمترشناخته‌شده و نسبتاً جوان جناح راست استفاده شد و همچنان «فرمانده‌میدان» چهره‌هایی مانند شیخ علی‌اکبر ناطق‌نوری و آیت‌الله مهدوی‌کنی بودند. این قاعده با همان مولفه‌ها در انتخابات مجلس هفتم نیز به‌کار گرفته شد. در مورد اول، حضور کم‌رنگ واجدان شرایط رای به‌ویژه در تهران سبب شد تا جناح راست با بسیج آرای سنتی خود، کرسی‌های خیابان

بهشت را از آن خود کند و در مورد دوم، فضای خاص پدیدآمده در انتخابات مجلس هفتم و عدم امکان بسیاری از اصلاح‌طلبان شناخته‌شده برای حضور در انتخابات، کار اصولگرایان جوان را راحت کرد. با این حال به‌تدریج فضا برای طیف اصولگرا، محدودتر شد. در آن‌روزها نماد مدیریت شهری کشور یعنی شهرداری تهران، محمود احمدی‌نژاد را در رس خود می‌دید و کرسی ریاست مجلس، غلامعلی حدادعادل را. انتخابات ریاست‌جمهوری نهم اما همه چیز را تغییر داد. گزینه «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» به ریاست ناطق‌نوری کسی نبود جز علی لاریجانی اما دیگر خبری از پذیرش نقش محوری شیوخ نبود. محمدباقر قالیباف، علی‌اکبر ولایتی، محسن رضایی و از همه مهم‌تر محمود احمدی‌نژاد، هیچ‌کدام به خروجی شورا یعنی علی لاریجانی، تمکین نکردند. از این بین، علی‌اکبر ولایتی زمانی کنار رفت که آیت‌الله هاشمی به صحنه آمد و محسن رضایی زمانی اعلام کناره‌گیری کرد که پالز انتخابات، شکل نهایی خود را پیدا کرده بود. احمدی‌نژاد بدون آنکه خود را وامدار و وابسته جناح راست بداند، از پیروزی گفتن انقلاب اسلامی سخن گفت اما این شیوخ و نیروهای طیف‌های مختلف اصولگرا بودند که پیروزی او را پیروزی اصولگرایان لقب دادند. غافل از اینکه این آغاز چالشی تازه با مرد سابق تشکیلاتی اما در ظاهر «حزب‌گریز» جناح راست است.

محمدرضا باهنر چهره باسابقه اصولگرایان، در روزهایی که با شوق زاید‌الوصف از ورود «نیروی میدانی جناح راست» به ساختمان پاستور سخن می‌گفت، علاقه‌مند بود که نقش خود در زمینه «کشف احمدی‌نژاد» را بهتر نشان دهد. این نیروی باسابقه پارلمانی در آن‌روزها از جلسه‌ای با وزیر وقت اطلاعات دولت اصلاحات سخن گفت که در آن به علی یونسی گفته است: «اگر می‌خواهید صلاحیت آقای احمدی‌نژاد برای ورود به شهرداری تهران را تأیید نکنید به شما بگویم او فقط گزینه ما برای شهرداری تهران نیست؛ گزینه ریاست‌جمهوری ما هم هست!» این نیروی باسابقه سیاسی و برادر نخست‌وزیر شهید کابینه محمد علی رجایی، البته به این ابهام هیچگاه پاسخ نداد که قطور با وجود دوستان قدیمی مانند «علی لاریجانی» و «علی‌اکبر ولایتی» یا حتی «احمد توکلی» که اسبان خود را برای ورود به پاستور زین کرده بودند، او در مقام پیشگویی تشکیلاتی ان هم دو سال پیش از انتخابات ۲۷خرداد ۸۴- از گزینه «ناشناخته» ریاست‌جمهوری جناح راست، پرده‌برداری کرده است؟! و اساساً چرا به ساز و کار «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» با زعامت شیوخ جناح راست برای رسیدن به «نامزد واحد» تن نداده است؟ بعدها حسن بیادی که در روزهای شهرداری و البته ستاد محمود احمدی‌نژاد در سال۸۴ از نزدیک‌ترین همراهان وی بود از «بزرگوار» موسوی لاری در امضای حکم‌شهردار شدن احمدی‌نژاد و «گذشت» وزارت اطلاعات از پرونده موسوم به «اردبیل» محمود احمدی‌نژاد و تأیید «استعلام» وی سخن گفت که البته در آن مقطع داستان‌ها به راه انداخت. از قضا این اتفاق

هم در روزهای بهار۸۴ رخ داد. به یاد دارم در کامنت‌هایی که زیر مصاحبه نگارنده با بیادی در سایت‌های مختلف درج شده بود، برخی سوال کرده بودند که چرا دولت اصلاحات، قانون را در مورد احمدی‌نژاد به اجرا نگذاشته است؟ حال در دومین سال پس از دولت احمدی‌نژاد، وقتی به اردیبهشت۸۴ بازگردیم و تجربیات انتخاباتی آن روزهای خود را مرور کنیم به یک امر بدیهی می‌رسیم. فضای کشور به سمتی رفته بود که چه استاندارد اردبیل در دولت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی با آن «تیپ» و «شخصیت» خاص وارد شهرداری تهران می‌شد و «سودای» ریاست‌جمهوری را در سر می‌پروراند و چه «شورای شهر نواصولگرایان»، «دیگری» را به ساختمان «بهشت» می‌فرستاد. شرایط برای اصلاح‌طلبان، دارای مولفه‌های «بازی سیاسی» نبود. این همان گله شیوخ جناح چپ از شیوخ جناح راست است که چرا در مقابل عبور نیروهای جوان‌تر جریان خود از قواعد سیاسی، سکوت پیشه کردند؛ سکوتی که سبب شد دامنه حذف و نادیده‌انگاشتن به خود بزرگان جناح راست هم برسد. بررسی این موضوع مجالی دیگر می‌طلبد و البته در سال‌های گذشته به بهانه‌های مختلف، مورد واکاوی قرار گرفته است. اما نکته تامل‌برانگیز، مواضع ۱۰سال پیش همین‌روزهای فعالان جناح راست است. از روزی که احمدی‌نژاد وارد شهرداری تهران شد تا تشکیل شورای هماهنگی نیروهای انقلاب، چند کاندیدایی ریاست‌جمهوری نهم، اتفاقات انتخاباتی ۸۴، شرق زاید الوصف از پیروزی «جایی دوم»، اطلاق عنوان یار کمکی و البته مدح احمدی‌نژادی و محورشدن تدریجی طیف تندرو که خود را منتسب به اصولگرایان می‌دانستند و… هیچ نشانی از نقش‌آفرینی سازمانمند بزرگان و سنتی‌های «جناح راست» به چشم نمی‌خورد. رییس دولت‌های نهم و دهم صراحتاً پیادآوری می‌کرد «اصولگرایان

سیاست

اصولگرایان سنتی و جامعه روحانیت، پس از آیت‌الله مهدوی‌کنی بر کدام مدار خواهند چرخید؟



نشست شورای هماهنگی نیروهای انقلاب در سال ۸۳ / عکس بهمن

محتاج او هستند نه او محتاج اصولگرایان» و با این حال از حمایت کامل این جریان برخوردار ماند. آنها حتی پس از اخراج وزرای منتسب به خود از دولت، حاضر نبودند چیزی بگویند و جز مواضع کم‌فروغ فقط منوچهر متکی و چند وزیر دیگر، صدایی از «مرکزیت» اصولگرایان شنیده نمی‌شد.

انتخابات و جامعیتین

انتخابات مجلس هشتم در بهمن سال۱۳۸۶، یکی دیگر از بزنگاه‌های تلاقی افکار و عقاید سنتی‌ها و جوانان را نشان داد. طیف حامی احمدی‌نژاد کمی پیش‌تر در انتخابات شورای شهر سوم در آذرسال۸۵، مغرور از انتخابات سال۸۴ اعلام کرد نیازی به ائتلاف با سایر اصولگرایان نمی‌بیند. «رایحه خوش خدمت» نام انتخاب‌شده برای این مجموعه بود که در کل کشور کمتر از چهاردرصد کرسی‌های شوراهای شهر و روستا را به دست آوردند: یک شکست تمام‌عیار. همان روزها مهدی چمران در واکنش به راه‌یابی برخی اصلاح‌طلبان به شوراهای شهرهای بزرگ، آن را «پس‌گردنی خدا» به اصولگرایان به سبب تفرقه‌انگیزی تعبیر کرد. با این حال این طیف در انتخابات مجلس هشتم، یکی از سه ضلع «جبهه متحد اصولگرایان» نام گرفت و فهرست موسوم به «جبهه فرائیکر اصولگرایان» که از اصولگرایان منتقد محمود احمدی‌نژاد تشکیل شده بودند، جایی در فهرست نهایی اصولگرایان نیافتند و به شکل مستقل در انتخابات حاضر شدند.

همین اتفاق در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم و مجلس نهم هم رخ داد. اما پس از آن بود که «حامیان گفتمان سوم تیر» اعلام کرد که صف خود را از «جریان انحرافی» اطراف محمود احمدی‌نژاد جدا می‌کند؛ اتفاقی که با عنوان سنگ بنای تشکیل «جبهه پایداری» از آن یاد می‌شود. در همان مقطع

اما کم نبودند تحلیلگرانی که این دو جریان را دو روی یک سکه می‌دانستند و دلبستگی پایداری‌ها به احمدی‌نژاد را قوی‌تر از اختلاف سیاسی پیش‌آمده با طیف اسفندیار رحیم‌مشایی و بقایای ارزبایی می‌کردند. آنچه مشخص بود اینکه سنتی‌های جریان اصولگرا اعم از جبهه پیروان خط امام و رهبری - متشکل از تعداد زیادی از اصولگرایان سنتی- و «جامعیتین» (جامعه روحانیت مبارز و مجمع مدرسین حوزه علمیه قم)، حدود شش‌سال حامی دولت احمدی‌نژاد و فهرست‌های انتخاباتی در مجلس بودند که نیمی از آن، طیف جوان‌تر و نسل‌های دوم و سوم اصولگرایان را شامل می‌شدند. با این حال همان روزها، فهرست‌های جداگانه طیف‌های جوان با ترکیب کامل چهره‌های متمایل به این تشکله‌ها، در شهرهای بزرگ دسته‌بدهست می‌چرخید تا نشان دهند به جز فهرست واحد، فهرست‌های کاملی از نیروهای نزدیک به خود را هم عرضه می‌کنند؛ روندی که نقطه اوج آن در انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم دیده شد و یک دو جین اصولگرا سنتی و غیرسنتی، روانه وزارت کشور شدند تا نام خود را در فهرست نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری برای تشکیل «دولت پسااحمدی‌نژاد» ثبت کنند. تلاش شیوخ و آیت‌الله مهدوی‌کنی هم برای ایجاد همسویی و حرکت واحد، بی‌نتیجه ماند هرچند ایشان به سبب ضایعه مغزی در نیمه خردادماه، عملاً روز انتخابات را مشاهده نکرد.

چهره محوری یا کار حزبی؛ مساله این است

این سوال که جامعه ایرانی، گوش به زنگ نخبران و گروه‌های مرجع مورد اعتماد خود است یا شیوه‌های سنتی در مواجهه با مسایل، حوزه سیاست را ارجح می‌داند، همچنان در محافل سیاسی طرح می‌شود. برخی به‌واسطه همین مساله، شیوه‌های «ریش‌سفیدی» را کارآمد ندانسته

و به تشکیلات باسابقه‌تر جریانات سیاسی مانند جامعه روحانیت مبارز توصیه می‌کنند که «حزب» شوند و در قامت یک تشکیلات اثرگذار و بدون سودای محوریت در جریان اصولگرا، از نفوذ خود بهره برند. با این حال بررسی اجمالی تاریخ معاصر ایران از نهضت مشروطه تا به امروز، حاکی از آن است که اکثر حرکت‌های سیاسی به‌وقوع‌پیوسته رد اشخاص و افراد را پررنگ‌تر از تشکیلات و حزب نشان می‌دهد. اگرچه در طول سال‌های اخیر، نهادهی‌نشدن تحزب و به‌تبع آن شکل‌نگرفتن حرکت‌های منسجم در میان کنشگران سیاسی و هواداران آنها در جامعه «چندسلیقه‌ای» ایرانی به نقد کشیده شده و پژوهش‌های متعددی به رشته تحریر درآمده است اما در یک زمینه اتفاق‌نظر وجود دارد؛ اینکه به‌رغم این نقیصه، جامعه سازوکارهای دیگری را برای ارتباط‌گرفتن با نخبگان خود، یافته آوردند: یک شکست تمام‌عیار. همان روزها مهدی چمران در واکنش به راه‌یابی برخی اصلاح‌طلبان به شوراهای شهرهای بزرگ، آن را «پس‌گردنی خدا» به اصولگرایان به سبب تفرقه‌انگیزی تعبیر کرد. با این حال این طیف در انتخابات مجلس هشتم، یکی از سه ضلع «جبهه متحد اصولگرایان» نام گرفت و فهرست موسوم به «جبهه فرائیکر اصولگرایان» که از اصولگرایان منتقد محمود احمدی‌نژاد تشکیل شده بودند، جایی در فهرست نهایی اصولگرایان نیافتند و به شکل مستقل در انتخابات حاضر شدند.

همین اتفاق در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم و مجلس نهم هم رخ داد. اما پس از آن بود که «حامیان گفتمان سوم تیر» اعلام کرد که صف خود را از «جریان انحرافی» اطراف محمود احمدی‌نژاد جدا می‌کند؛ اتفاقی که با عنوان سنگ بنای تشکیل «جبهه پایداری» از آن یاد می‌شود. در همان مقطع اما کم نبودند تحلیلگرانی که این دو جریان را دو روی یک سکه می‌دانستند و دلبستگی پایداری‌ها به احمدی‌نژاد را قوی‌تر از اختلاف سیاسی پیش‌آمده با طیف اسفندیار رحیم‌مشایی و بقایای ارزبایی می‌کردند. آنچه مشخص بود اینکه سنتی‌های جریان اصولگرا اعم از جبهه پیروان خط امام و رهبری - متشکل از تعداد زیادی از اصولگرایان سنتی- و «جامعیتین» (جامعه روحانیت مبارز و مجمع مدرسین حوزه علمیه قم)، حدود شش‌سال حامی دولت احمدی‌نژاد و فهرست‌های انتخاباتی در مجلس بودند که نیمی از آن، طیف جوان‌تر و نسل‌های دوم و سوم اصولگرایان را شامل می‌شدند. با این حال همان روزها، فهرست‌های جداگانه طیف‌های جوان با ترکیب کامل چهره‌های متمایل به این تشکله‌ها، در شهرهای بزرگ دسته‌بدهست می‌چرخید تا نشان دهند به جز فهرست واحد، فهرست‌های کاملی از نیروهای نزدیک به خود را هم عرضه می‌کنند؛ روندی که نقطه اوج آن در انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم دیده شد و یک دو جین اصولگرا سنتی و غیرسنتی، روانه وزارت کشور شدند تا نام خود را در فهرست نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری برای تشکیل «دولت پسااحمدی‌نژاد» ثبت کنند. تلاش شیوخ و آیت‌الله مهدوی‌کنی هم برای ایجاد همسویی و حرکت واحد، بی‌نتیجه ماند هرچند ایشان به سبب ضایعه مغزی در نیمه خردادماه، عملاً روز انتخابات را مشاهده نکرد.

معلمان و تشکله‌های صنفی و مدنی نیز به شکل موردی، «عمل سیاسی» را به فراموشی نسپرده‌اند. با همه اینها این امر به اثبات رسیده که همچنان، این «چهره‌ها» هستند که اقبال موج‌وار جامعه را با خود همراه می‌کنند، تشکله‌ها با محوریت آنها شکل می‌گیرند و در مواقع لزوم، به «تصمیم» می‌رسند. از ابتدای انقلاب تاکنون، دو جناح سیاسی اصلی کشور، حول همین «چهره‌ها» شکل گرفته‌اند و کاریزمای برخی از آنها به‌گونه‌ای است که حتی پس از دو دوره ریاست‌جمهوری، «رای» مردم را در «جیشان» نگه داشته‌اند.

ناظران سیاسی با نظر به شرایط سیاسی شهت‌شان گذشته، اگرچه تخریب این چهره‌ها توسط گروه‌های تندرو را امری سازمانمند و در راستای کاهش ضریب نفوذ آنها ارزبایی می‌کنند اما اعتقاد دارند، هنوز هم در صورت فراهم‌شدن امکان گفت‌وگوی آنها با جامعه و تشکله‌های سیاسی همسو، همان اثرگذاری گذشته را خواهند داشت. درعین‌حال این رویه، نباید ناقض روندهای مرسوم دموکراتیک بوده و در جایگاه «پدرخوانده» صورت بگیرد؛ امری که هرچقدر هم افراد و اشخاص از افتادن به ورطه آن پرهیز کنند، ممکن است رگه‌هایی را بروز دهد. به‌هرحال بدیل کار حزبی به مفهوم مدرن آن، احتمال کشیده‌شدن به‌سوی نوعی از خودرایی را همواره در خود دارد؛ حتی در قالب یک تشکیلات!

تربیتون

دبیرکل «انجمن اسلامی اصناف و بازار» درگفت‌وگوبا «شرق»:

سنتی و غیرسنتی نداریم

طیبه‌سادات میرحسینی

● شرایط جریان اصولگرایی پس از درگذشت آیت‌الله مهدوی‌کنی، با انتخاب آیت‌الله موحدی‌کرمانی به دبیرکلی جامعه روحانیت مبارز وارد فاز تازه‌ای شده است. در دوران زعامت آیت‌الله مهدوی‌کنی، برخی طیف‌های جوان‌تر اصولگرا مورد انتقاد ایشان قرار می‌گرفتند چراکه عملکرد جمعی را برنمی‌تافتند. اینکه جانشین دبیرکل پیشین «جامعه روحانیت مبارز» با این طیف چه خواهد کرد و رفتار بانچه‌تر جناح راست، چه جایگاهی در تصمیمات آینده این جناح خواهند داشت، موضوع گفت‌وگوی «شرق» با احمد کریمی‌اصفهانی، دبیرکل «انجمن اسلامی اصناف و بازار» است.

● وضعیت تشکل‌های موسوم به راست سنتی بعد از رحلت آیت‌الله مهدوی‌کنی را چگونه می‌بینید؟ انتخاب آیت‌الله موحدی‌کرمانی به‌عنوان دبیرکل «جامعه روحانیت مبارز» چقدر شرایط را دستخوش تغییر می‌کند و طیف سنتی در این شرایط چه جایگاهی خواهد داشت؟

جبهه پیروان خط امام و رهبری و همه افرادی که از اصول مشترک اصولگرایی پیروی می‌کنند، در راستای رسیدن به وحدت تلاش کرده و جلسات متعددی دارند و همه ما با «جامعتین» توافق داریم. بنای اصولگرایی تکیه بر اشخاص و افراد نیست بلکه عملکرد را مدنظر قرار می‌دهند. مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی به‌عنوان دبیرکل جامعه روحانیت مبارز، دارای شخصیت حقوقی بودند. بعد از ایشان نیز دبیرکل جدید در راستای منافع اصولگرایی عمل خواهد کرد. در جلسات جامعیتین درباره محورهای اصلی اصولگرایی بحث و گفت‌وگو می‌شود. با توجه به مبنای اصلی، اصول ولایي ایجاب می‌کند که اصولگرایان از کسانی که در چارچوب‌های منظر ما حرکت کرده و ارزش‌های انقلاب اسلامی را ملأک عمل قرار داده و راه امام راحل ر دنبال می‌کنند، حمایت کنند. اینها محورهای غالب گفتمان اصولگرایی است که امیدواریم اصولگرایان با تکیه بر این محورها در انتخابات آتی (هرچند از آن صحبت درباره آن خیلی زود است) پیروز باشند. اما درباره تعبیر «راست سنتی» باید بگویم از نظر بنده تقسیم اصولگرایان به سنتی و غیرسنتی یا هر تقسیم‌بندی دیگری درست نیست و یک اصولگرای واقعی باید با محوریت جامعیتین و تبعیت از اهنگ ولایت حرکت کند.

● **اما همین «جامعتین» بارها از عدم همراهی جریانات جوان‌تری که خود را اصولگرا می‌دانند، ابراز کله کرده‌اند و با وجود این، همان را در فهرست‌های شما هم بوده‌اند.**

به‌هرحال عملکرد هر دولت در میزان وحدت جناح‌ها تأثیرگذار است. مثلا عملکرد خود نهم و دهم و شخص آقای احمدی‌نژاد باعث شد که در انتخابات ریاست‌جمهوری آقای روحانی اکثریت آرا را کسب کند چراکه وجهه اصولگرایی آسیب دیده بود. پس باید انتظار داشت که عملکرد دولت فعلی نیز تأثیرات خود را بر جناح‌های موجود در کشور داشته باشد. اگر وعده‌هایی که دولت روحانی داده محقق نشود، دلزدگی در کشور به وجود خواهد آمد. این دولت باید شایسته‌سالاری را مبنای کار خود قرار دهد تا مسایل دولت قبل تکرار نشود. در مورد مساله دانشگاه‌ها شرایط به صورتی بیش می‌رود که ممکن است مشکل‌ساز شود و حرف‌هایی که رییس‌جمهور در روز ۱۱۶آذر مطرح کردند، بیشتر بوی لجاجت می‌دهد و به صلاح قوه‌مجریه نیست (اینکه روحانی گفته‌اند فرهادی نیز راه فرجی‌دانا را ادامه خواهد داد).

● **البته موضوع دولت و عملکرد آن، مورد سوال من نبود. درباره جبهه اصولگرایی و اینکه گفته شما درباره تبعیت از جامعیتین، همیشه مصداق نداشته است سوال کردم. شما به دولت احمدی‌نژاد اشاره کردید. تا سال۹۰، این دولت مورد حمایت صدردصدی اصولگرایان بود یا نبود؟**

در مورد رییس دولت نهم و دهم و حمایت‌هایی که برخی اصولگرایان شاید به اشتباه از وی به عمل آوردند باید گفت که احمدی‌نژاد اصلاً اصولگرا نبوده و نیست و حتی خود وی نیز به این مساله اعتراف کرده است. اصولگرایی و تبعیت از روحانیت و ولایت برای احمدی‌نژاد همانند نردبان بود برای رسیدن به اهداف که این موضوع سابقه خود را از قبل نشان داده بود. وقتی احمدی‌نژاد استاندار اردبیل بود، گفته بود که لازمه کار این است که از نردبان ولایت و روحانیت بالا رویم و بعد از اتمام کار پایین آمده و نردبان را بشکیم. وی قبل از اینها هم به اصول اصولگرایی و ولایت پایبند نبود و معتقد بود که دروغ باید آتقدیر بزرگ باشد که حتی خانواده خود آدم هم باور و قبول کنند. درواقع احمدی‌نژاد در تدارک قطبی بود که به خیلی از اهداف خود برسد و از اصولگرایی به‌عنوان وسیله استفاده می‌کرد.

ادامه در صفحه ۷